

## بررسی روان‌شناسانه‌ی شخصیت ناصر خسرو قبادیانی

دکتر عبدالرضا مدرسزاده

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد کاشان

### چکیده

امروزه مطالعات میان رشته‌ای کمک شایان توجهی می‌کند تا بتوانیم به برخی نکات پنهان و از نظر دور مانده درباره‌ی شخصیت‌های ادبی دست پیدا کنیم. حکیم ناصر خسرو قبادیانی شاعر نام‌دار ایرانی به سبب سفرهای طولانی و تغییر مذهب و اصرار و تعصبش در ترویج آیین مورد پسند خود، شخصیتی خاص و منحصر به فرد داشته است که می‌توان آن را از خلال اشعارش پس از هزار سال دریافت کرد.

مقاله حاضر کوشش می‌کند به یاری آموزه‌های روان‌شناسانه، چرایی برخی ویژگی‌های شخصیتی ناصر خسرو مانند تعصب و تندخویی و نصیحت‌گویی‌های افراطی او را بررسی کند.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، روان‌شناسی، شخصیت، تعصب، افراط‌گرایی.

## ۱- مقدمه

حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱) از شخصیت‌های معروف ادب فارسی است که به جهت دگرگونی رفتار، گرفتاری‌های شخصی و اجتماعی، فراز و نشیب‌های گوناگون در زندگی داشتن، درگیر شدن با انقلاب روحی و تغییر دادن مذهب و مواردی از این دست موقعیتی مناسب را در گستره‌ای وسیع برای مطالعه و پژوهش پیش روی علاقه‌مندان و مشتاقان به شعر و ادب فارسی قرار داده است، هم‌چنان که گروهی علاقه‌مند هستند از رمز و راز شخصیت این مرد بزرگ و پیچیدگی‌های شخصیت ساده و روستایی او آگاه شوند.

واقعیت این است که در این هزار سال پس از درگذشت شاعر آوارهی یمگان پژوهش‌های گوناگون و گسترده درباره شعر و شخصیت او انجام شده است و هر کس بر اساس علاقه و اشتیاق خود و یا بر پایه پرسش و ابهامی که در ذهن درباره این شاعر بزرگ داشته است به او و شعرش نزدیک شده است، اما به نظر می‌رسد هم‌چنان کار ناکرده و تحقیق انجام نشده درباره‌ی او - مانند دیگر مشاهیر ادب ایران زمین - کم نیست.

تردیدی نیست که در روزگار ما نگاه‌های پژوهشی و کنجکاوانه‌ی محققان به مسایل ادبی به مقدار زیادی با اصول و ارزش‌های علمی درهم آمیخته است و پایه‌پای نو شدن روش تحقیق در همه علوم و دانش‌های بشری، علوم انسانی و به ویژه ادبیات فارسی هم از این تغییرات مثبت و سازنده بی‌تأثیر نبوده است و در این دهه‌های نزدیک به ما روی کرد علمی به ادبیات فارسی و آمیختن مفاهیم و موضوعات ادبی با دانش‌های جدید، فرصت‌های پژوهشی تازه‌ای را برای محققان فراهم کرده است. برخی از این دانش‌ها آمیختگی و همراهی بیش‌تری با ادبیات فارسی دارند و مثلاً زبان‌شناسی به مقدار زیادی خود را به ادبیات نزدیک کرده است و حرف‌های تازه در باب زبان شعر و شاعران مطرح می‌شود و از این همراهی زبان‌شناسی و ادبیات، دانش‌های تازه دیگری مانند سبک‌شناسی خود را به‌تر و دقیق‌تر نشان داده‌اند.<sup>۱</sup> با این وجود آشکار است که اگر آن‌گونه که امروز مرسوم است "مطالعات میان رشته‌ای" بیش‌تر در فضای آثار ادبی پر و بال بگشاید و پیوندهای تازه میان علوم ادبی و دانش‌های دیگر مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه و تاریخ و جغرافیا فراهم شود، بی‌تردید ارزش و اعتبار پژوهش‌های ادبی دو چندان

خواهد شد و کم‌کم حرف‌های تازه خواهیم شنید که در تذکره‌های سنتی و در کلاس‌های ادبیات که بر پایه همان رونق سنتی و مکتب‌خانه‌ای است آن حرف‌ها کم‌تر شنیده می‌شود. کوشش ما در مقاله‌ی حاضر آن است که با یاری گرفتن از آموزه‌های دانش روان‌شناسی به شخصیت ناصر خسرو نگاهی تازه و از گونه دیگر داشته باشیم.

شاید در نگاه اول گفته شود روان‌شناسی کوششی است حضوری که برای رسیدن به لایه‌های پنهان شخصیت افراد و پرده برداشتن از افکار و باورها و عقده‌ها و احساسات نهفته و فرو خورده، انجام می‌شود و این که روان‌شناس امروزی بخواهد درباره روحیه و رفتار کسی که هزار سال پیش می‌زیسته است، سخن بگوید چندان دقیق و معتبر نخواهد بود، پاسخ می‌دهیم که آثار هنرمندان - و در این جا شعر ناصر خسرو به‌ترین سند و نشانه حضور آنان است و به آسانی می‌توان با اندکی دقت و انس و مرور اثر ادبی و هنری، به کشف افکار و عقاید پنهان و کنار زدن لایه‌های تو در توی شخصیت آنان اقدام کرد.

ناگفته نماند که می‌توان به اوضاع حساس قرن پنجم از منظر تاریخی، جغرافیایی و به ویژه جامعه‌شناسی نگاه کرد و به حرف‌های تازه رسید، اما هم‌چنان که گفتیم شخصیت شگفت‌انگیز ناصر خسرو و رفتارهایی که از او در مدت عمرش سر زده است و نیز رفتار مردم و جامعه‌ی روزگارش با او، نگرش روان‌شناختی به شخصیت او را الزام‌آور کرده است.

## ۲- بحث و بررسی

### ۲-۱- نکات برجسته در شخصیت ناصر خسرو:

یادآور شدیم که شخصیت ناصر متنوع و گونه‌گون می‌نماید و شناسایی دقیق‌تر از این شخصیت به معنی کشف بسیاری از زوایای پنهان رفتار ناصر است. رفتاری که در چارچوب و زمینه‌ی جامعه ایرانی قرن پنجم در خراسان شکل گرفته است. برای نزدیک شدن به ابعاد این شخصیت قابل توجه در ادب فارسی به چند عنوان کلی اشاره می‌کنیم:

#### ۲-۱-۱- فرار از گذشته:

برای کسی که از زندگی شخصی ناصر آگاهی داشته باشد و به اعتراف و گزارش خود او در آغاز سفرنامه‌اش، «بیدار شدن از خواب چهل ساله و رفتن به سفر حج» (ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۲) نخستین نکته‌ی برجسته‌ای است که به دید می‌آید. پیداست کسی که تا ۴۰

سالگی در دربار بوده است و سابقه‌ای بیش از بیست سال در اشتغال به امور دیوانی و دفتری داشته است و اگر شعر و حساب و ادب بلد نمی‌بود، اصلاً او را به دربار راه نمی‌دادند، با این وجود در سراسر این دیوان پر برگ و بار شاعر، شعری مستقل که یادگار آن دوران و بازتاب دهنده رفتارهای آن مقطع باشد به چشم نمی‌آید.

البته در مواردی به طور غیرمستقیم و به شیوه‌ی تداعی معانی و یا این که بخواهد سابقه‌ی درخشان و تجربه‌های مفید خود را بیان کند، گریزی به آن دوره می‌زند، ولی اصلاً به صراحت چیزی را ابراز نمی‌کند و به طور عمد و آگاهانه از کنار خاطرات، موقعیت شغلی، اشعار و آثار خود در آن دو دهه‌ی مفیدی که از نوجوانی آغاز و تا پایان جوانی ادامه داشته است می‌گذرد. مثلاً در جایی می‌گوید:

ور تو را از من بدین دعوی گوا باید گواست

مر مرا هم شعر و هم علم حساب و هم ادب

(ناصر خسرو، ۹۷: ۱۳۸۴)

این بیت را ناصر آورده است تا ثابت کند که اهل فضل است و فضل او باعث گرفتاری و آوارگی او شده است، اما می‌دانیم که این سه هنر شعر و حساب و ادب بیش‌تر در دربار کاربرد داشته است (به ویژه حساب) و الا مبلغ مذهبی در راه گسترش و تبلیغ باور خود اگر به شعر و ادب هم نیاز داشته باشد به حساب و کتاب نیازی ندارد.

یا وقتی در اوج نصیحت کردن به مخاطب است، ناگهان مثالی که می‌آورد چیزی جز تجربه‌های حضور در دربار نیست. در بیت زیر ناصر ناله‌ی چنگ را خوش و نغمه رباب را بی‌مزه می‌داند. این چیزی جز آن خاطرات درباری نیست و الا مبلغ مذهبی که در پی ترجیح نهادن آهنگی بر آهنگ دیگر نیست:

جز که بر آرزوی ناله زیر و بم چنگ

کس نیارآمد بر بی‌مزه آواز رباب

(همان، ۱۸۸)

البته یک جای دیوان هست که ناصر به حکم تعریف الاشیاء باضدادها می‌خواهد ارزش و اهمیت امروزیین خود را بیان کند و مجبور می‌شود بگوید که از چه منجلاب و ورطه‌ی خطرناکی جان به در برده است:

تا هم چو زید و عمرو مرا کور بود دل

عیبم نکرد هیچ کسی هر کجا شدم

گاهی ز درد عشق پس خوب چهرگان

گاهی ز حرص مال پس کیمیا شدم

وقت خزان به بار رزان شد دلم خراب  
گر جور کرد باز دگر باره سوی او  
وز رنج روزگار چو جانم ستوه گشت  
گفتم مگر که داد بیابم ز دیو دهر  
وقت بهار شاد به آب و گیا شدم  
می‌خواره‌وار از پس هی‌های‌ها شدم  
یک چند با ثنا به در پادشا شدم  
چون بنگریستم ز عنا در بلا شدم  
(همان، ۱۳۸)

مشخص است که از آن روزگار نقد و نگرانی دارد، ولی در سراسر این دیوان شعری مثبت در توصیف آن دوره - که حتماً آن را سروده بوده است - به چشم نمی‌آید. نقطه‌ی مقابل این رفتار ناصر را سنایی غزنوی دارد. سنایی به رغم همین پدید آمدن تحول روحی و دست کشیدن از شعر درباری و ستایشی و بریدن از مقطع تاریک زندگی خویش<sup>۲</sup>، یادگارهای آن دوره‌ی مدح و ستایش و دربار رفتن را پاک نکرده است. شاید به این دلیل که تعصب مذهبی ناصر را ندارد و آزادگی و آزادمنشی او باعث شده است که نه تنها گذشته تاریک خود را انکار نکند، از آگاه شدن دیگران هم باک و ابایی نداشته باشد. این حالت گریز از قبل را ناصر به دو شکل دنبال کرده است:

#### الف - انکار گذشته؛ راه پیش روی شاعر:

به نظر می‌رسد ناصر خسرو از نظر روان‌شناسی دچار "اضطراب" است و «انکار کردن راه فرار او از این اضطراب تواند بود.» (هورنای، ۴۶: ۱۳۷۰) این که او در همه شهرهای آن روزگار به عنوان مُبلغ مذهبی (که آن مذهب در اقلیت قرار دارد و بایست برای معرفی و جا افتادنش کوشش بسیار کرد) حاضر بوده است، از گذشته یاد نکردن به‌ترین گزینه پیش روی اوست تا مخالفان و معاندان و احیانا کسانی که در پی عیب‌جویی از این مُبلغان هستند، ندانند که این مرد خود چه گذشته‌ای داشته است.

هر چند که ناصر می‌توانست با حفظ آثار دوره‌ی قبل (درست مانند سنایی) نشان دهد که این تحول روحی چه مقدار عمیق و اثربخش و متحول‌کننده بوده است که چنان شخصیت درباری و عشرت طلب و دورمانده از معنویت را این گونه در سلک یاران و شیفتگان مذهبی درآورد، که هیچ کجا از آن به گرمی استقبال نمی‌شود و نیز این تحول چه مقدار ریشه‌دار بوده است که رنج آوارگی و غربت شاعر را هراسان نساخته است و او را به بازگشت به قبل یا حتی برگشت به آیینی ساده‌تر - که اکثریت در پی آن است - وسوسه نکرده است.

**ب- اجتناب از رفتارهای گذشته:**

گفتیم که ناصر به تعبیر روان‌شناسانه از رفتارهای گذشته دچار اضطراب بوده است و در مواردی با انکار آن‌ها کوشش می‌کند که راه پیش روی را بر خود هموار کند، شگرد دیگر او اجتناب از رفتارهای گذشته است. زیرا اجتناب هم «تاکتیک اساسی دیگر برای رهایی از اضطراب تواند بود.» (همان، ۴۹)

بزرگ‌ترین مصداق اجتناب‌ورزی‌های ناصر این است که در دوره‌ی جدید نتوانسته است از شاعری دست بکشد زیرا به عنون ابزار تبلیغ و معرفی آیین و مرام مذهبی خود به آن نیاز دارد، اما نمی‌تواند دیگر مانند شاعران درباری - دوستان سابق خود - شعر بگوید از این رو با اجتناب‌کردن از قصیده‌ی درباری و خراسانی، شکلی تازه از قصیده بی‌حضور تشبیب و تخلص و مدح و دعای پایان قصیده بنیاد می‌گذارد. در وزن‌های نامتعارف مانند وزن رباعی و بحر متقارب قصیده می‌سراید، قافیه‌های دشوار و کم کاربرد با واژگان فارسی و عربی دور از ذهن را انتخاب می‌کند تا کاری کند که کم‌ترین شباهت میان شعر او و شاعران دیگر باشد.<sup>۳</sup> از روی آوردن به رباعی مسمط که اشتیاق شاعران هم‌روزگارش به آن‌ها کم نبود روی‌گردان است و طبیعت‌گرایی (بهار و پاییز) را در حد پایین‌ترین سطح خود نگه می‌دارد.<sup>۴</sup>

این شکل از رفتارهای ناصر را که در آن‌ها به گذشته پشت می‌کند، می‌توان در بین هیجان‌های خودآگاه یعنی "شرم" بررسی کرد. «افراد شرم‌گین احساس می‌کنند که بر ملا شده و در معرض دید دیگران هستند، در حالی که ضرورتاً شرم در معرض مشاهده حضار واقعی نیست اما این تصویر سازی برای خود شخص است که فکر می‌کند خود معیوبش به دیگران نشان داده می‌شود، پس آمادگی بیش‌تری دارند تا عصبانیت و خشونت و تمایل به تنبیه دیگران را در خود نشان دهند.» (خداپناهی، ۲۶۲: ۱۳۸۷)

**۲-۱-۲- توجیه کردن وضعیت جدید:**

ویژگی دیگری که در رفتار و شخصیت ناصر خسرو چشم‌گیر این است که او با اشتیاق و آرزویی که از نوجویی و به دنبال مسیر درست رفتن و هدایت یافتن حقیقی ناشی می‌شود، به قاهره می‌رود و پس از دیدار با بزرگان شهر که خود از رهبران آیین اسماعیلی هستند، متقاضی دیدار با خلیفه‌ی فاطمی می‌گردد. شرح دیدار با خلیفه‌ی فاطمی و جاه و جلال و شکوه و عظمتی که در قصر او موج می‌زند در **سفرنامه** (ناصر خسرو، ۵۴

۱۳۶۷) شاعر آمده است. نقطه ضعف شاعر این است که او از دست‌گاه پر قدرت عباسیان و نظام گسترده‌ی سیاسی - اجتماعی حاکم بر بغداد خبر دارد و تاکید دارد که خلیفه‌ی عباسی، خلیفه‌ی پیامبر نیست و جز به جاه و جلال خود فکر نمی‌کند، اما چگونه است که نمی‌تواند تشخیص دهد خلیفه‌ی فاطمی - که محبوب اوست - روی دیگر سکه‌ی خلیفه‌ی عباسی است و اگر آن یکی در بغداد جانشین واقعی پیامبر نیست، این خلیفه با این دربار و قصر پرشکوه نیز نمی‌تواند نواده‌ی پیامبر و فرزند دختر او باشد.

دکتر زرین‌کوب با اشاره به همین موضوع، بسته شدن چشم حقیقت‌بین ناصر را مربوط به اقامت کوتاه شاعر در مصر (سه سال) دانسته است، ولی آیا برای انسان دقیق و تیزهوشی مانند ناصر که پیمودن هزاران فرسنگ راه را بر خود آسان کرده است، سه سال دقت در رفتار حاکمان صاحب این جاه و مقام و دستگاه عریض و طویل فرصت کمی است؟

چیزی که در همان نگاه اول هم می‌توان به آن پی برد و ناصر از آن بی‌بهره می‌ماند، ریشه در شیفتگی و محو آن شکوه شدن دارد، که اگر چه دربارهای رنگین خراسان را می‌توانست به یاد ناصر بیاورد، اما رنگ و لعاب مذهبی مانع از چنین مقایسه‌ای می‌شد و شاعر در همان روحیه‌ی اعتقادی (و حتی تعبد چشم و گوش بسته) ماند و نتوانست درک کند که «خلیفه در همه جا خلیفه است و ظاهر و گر چند به نام باطن تعمیم شود هم‌چنان ظاهر است ... اما مدت درازی در مصر نماند و با همان شور و حرارتی که در وجود نو گرویده‌ی حقیقت‌جوییش می‌توانست باشد، برای نشر دعوت باطنی به خراسان بازگشت.» (زرین‌کوب، ۹۱: ۱۳۷۰)

به نظر می‌رسد این توجیه کردن غیرمنطقی موضوعی است که نقش دفاعی برای شاعر دارد. روان‌شناسان درباره‌ی این رفتار به نوعی غیرمنطقی معتقدند: «هر وقت شخصی می‌کوشد تا رفتار و حال‌های غیرمنطقی خود را موجه جلوه دهد یا اصولاً با سماجت و اصرار از موضوعی دفاع می‌کند، محققاً آن حالت یا آن موضوع برایش یک نقش دفاعی بسیار مهم بر عهده دارد.» (هورنای، ۴۵: ۱۳۷۰) در این وضعیت جدید که ناصر به توجیه آن می‌پردازد بنابر این قول مشهور که می‌گوید: "حَبَّ الشَّيْءِ يَعْصِمُ وَيَصْمِّ"، خلیفه‌ی فاطمی به عنوان امام زمان ستایش می‌شود:

فریاد یافتم ز جفا و دهای دیو چون در حریم قصر امام اللوا شدم

بر جان من چو نور امام الزمان بتافت  
نام بزرگ امام زمان است از این قبل  
لیل السّرار بودم شمس الضّحی شدم  
من از زمین چو زهره بدو بر سما شدم  
(ناصر خسرو، ۱۳۹: ۱۳۸۴)

در همین نمونه شعر، ناخودآگاه شاعر از واژه‌ی "قصر" استفاده کرده است و کسی نیست از او بپرسد فرزند فرزند پیامبر و خلیفه‌ی مسلمین در قصر چه می‌کند؟ و اگر عباسیان متهم به راه انداختن و اداره‌ی دستگاه خلافت هستند و محکوم می‌شوند، نظیر آن در مصر و قاهره چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

### ۲-۱-۳- تعصب و لجاجت و پافشاری به خرج دادن:

ناصر که بی‌تردید به هنگام حضور در دربار آن گونه سخت‌گیری و رفتارهای مبتنی بر لجاجت را نداشته است (یعنی روحیه خوش‌باشی و کام‌جویی او را نسبت به اطراف خود بی‌خیال می‌ساخته است)، اینک در مسیری قرار گرفته که از اعتدال دور افتاده و کارش به افراط و تفریط کشیده شده است. به نظر می‌رسد که ناصر این شکل سرسختی را از مُبلّغان آیین اسماعیلی فرا گرفته است که در برابر آن چه پیش می‌آید کم‌ترین گذشت و مدارا را به خرج نمی‌دهند و در حالی که دستور اسلام و پیامبر (ص) حفظ مدارا و تساهل با مردم است او به عنوان مُبلغ مذهبی از این مهم غافل است.  
ناصر برای این که خود را بر حق نشان دهد و برای رنج‌هایی که تحمل می‌کند، مصداق و نمونه‌ی عینی مستدل و موید به دست دهد، به فکر مقایسه خود و پیامبر می‌افتد و می‌گوید:

نام‌دار و مفتخر شد بقعت یمگان به من

چون به فضل مصطفی شد مفتخر دشت عرب

(ناصر خسرو، ۹۷: ۱۳۸۴)

از بهر دین ز خانه برانندند مرا

تا با رسول حق به هجرت سوا شدم

(همان، ۱۳۹)

به گمان ما ناصر که خود را در زمره‌ی "فرقه‌ی ناجیه"<sup>۵</sup> می‌دانسته است که پیامبر بشارت بهشت را به آن‌ها داده بود، نه تنها به ناجی بودن خویش باور دارد است، که خود حکم نیز صادر می‌کند و پیروان دیگر مذاهب و خلفای اسلامی را گم‌راه و خارج دین و



راهی دوزخ می‌شمارد. اگر او اندکی از مدارا و آسان‌گیری که عرفای اسلامی و ایرانی و بسیاری دیگر از خردمندان به آن عقیده دارند در خود داشت، تعامل او با مردم روزگارش آسان‌تر بود و حتی به‌تر می‌توانست موافق و همراه برای خود جلب کند. به عنوان نمونه عطار در ابتدای مصیبت‌نامه پس از ذکر حمد و ستایش پیامبران و خلفای اسلامی و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام در اشاره به همین حدیث هفتاد و چند فرقه می‌گوید:

ای تعصب بند بندت کرده بند	چند گویی چند از هفتاد و اند
در سلامت هفت صد ملت ز تو	لیک هفتاد و دو پر علت ز تو
هست کیش و راه و ملت بی شمار	تا تو بشماری نیابی روزگار
بی‌تعصب گرد و بی‌تقلید شو	شرک سوز و غرقه‌ی توحید شو
گر تو هستی دوربین و رازدان	پس طبیعت از شریعت بازدان

(عطار، ۱۴۶: ۱۳۸۶)

این هم که در همه این هزار سال پس از مرگ ناصر تقریباً هیچ کس از او یاد نکرده است و شاعران بعد از او شعرش را تضمین و استقبال نکرده‌اند و در تذکره‌های گوناگون آن‌گونه که شأن‌والای او در شاعری بوده است مورد توجه واقع نشده است، نشان می‌دهد که تا قبل از صفویه گروه پیرو اهل سنت (شاعر، مورخ، ادیب، تذکره‌نویس و ...) علاقه‌ای به یادکردن از او ندارند. پس از رسمیت یافتن مذهب شیعه جعفری هم به صرف اختلاف در باوری که نسبت به تعداد امامان شیعه میان ناصر و دیگران وجود دارد باز کم‌تر کسی از او یاد می‌کند.

البته از ناصر خسرو انتظار نمی‌رود که محافظه‌کارانه رفتار کند، اما توقع این است که به عنوان شاعری آزاده تا این اندازه نسبت به صحابه اهانت و تندروی در بدگویی روا نمی‌داشت. در حقیقت این موارد بیش از آن که نشان‌گر دفاع از باور و اعتقادی بر حق باشد، دالّ بر تعصب و جانب‌داری او از باوری شخصی است.

این رویه‌ی ناصر از سوی محققان یک "استثناء بزرگ" نامیده شده است (ر.ک. احسن، ۳۶۲: ۱۳۵۵) «خوش‌بینی و ستایش او نسبت به سلطان عصر و دستگاهش خیلی بیش از میزانی است که از مرد وارسته روشن‌بینی چون او بتوان انتظار داشت. با دوستی، او در دامی می‌افتد که دیگران را از آن سرزنش می‌کرده و آن دام تعصب و جمود است. این خوش‌بینی خالص از ناحیه‌ی مرد با انصاف و حقیقت‌جو و موی شکافی چون

او برای خوانندگان امروزی‌اش خالی از احساس تأسف نمی‌تواند بود.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۸۰: ۱۳۷۰)

از نظر روان‌شناسی این تعصب و سرسختی ناصر می‌تواند به قول یونگ: «در تیپ "برون‌گرایی متفکر" جای بگیرد، چرا که این افراد تمایل به سرکوب احساسات و هیجانات خود دارند در افکار و نظرات خود متعصبند و امکان دارد سخت و سرد تلقی شوند.» (شولتز، ۱۰۸: ۱۳۷۵)

#### ۲-۱-۴- بد زبانی و درشت‌سخنی:

از دلایل عمده‌ای که شعر ناصر را از نظر برخی می‌راند و او را در حاشیه قرار می‌دهد، همین بدزبانی و درشت‌گویی‌های اوست که انگشت ابهام و اتهام را به سوی او نشانه رفته است. شاید بتوان در نگاه اول این درشت‌گویی و دشنام فرستادن را به منطقه‌ی زادگاه شاعر نسبت داد؛ بلخ در ادب فارسی "شهری در آکنده به اوباش و رنود بوده است" اما برای شاعری که خود را پای‌بند دین و اخلاق و به ویژه خرد و دانش می‌داند، این شیوه سخن گفتن توجیه پذیر نیست. به عبارت دیگر حتی اگر به سائقه‌ی فطری و جغرافیای محل زادن و پرورش یافتن هم این رویه بدسخنی در نهاد شاعر موکد شده باشد، تمسک و گرایش او به اخلاق اسلامی و از باورمندی دم‌زدن بایست مانع از آن باشد که سراسر گستره‌ی دیوان شاعر به این الفاظ و تعابیر ناروا و ناشایست آلوده شود.

اصرار ناصر در کوبیدن مخالفان خود و آنان را تحقیر کردن امری بعید و باور نکردنی است، اما این عادت در او که یا به دلیل وضعیت خاص زادگاه (بلخ) و یا تعصب در کوبیدن مخالفان و خود را برتر جلوه دادن پیش آمده است، غیر قابل انکار است «تا آن‌جا که شاعر در پرخاش حدی نمی‌شناسد و شعر خود را به واژه‌های خر و گاو، نادان، دجال و ... می‌آلاید و گاهی کلمه خر را در چند بیت پیاپی تکرار می‌کند:

دانی که نیست آن خر مسکین را	جز جهل هیچ جرم و گنه‌کاری
گر خر تو را خری نکنند روزی	بر جانش تازیانه فرو باری
تو مردمی به طاعت یزدان کن	تا از عذاب آتش نازاری
زیراک اگر خر از در چوب آمد	پس چون تو بی‌خرد ز در داری
تو با خرد خری و ستوری را	چون خر چرا همیشه خریداری

(ناصرخسرو، ۴۸۸: ۱۳۸۴)

باری این پرخاش‌گری از ارزش سخن او می‌کاهد و برهان‌های او را کم اثر می‌کند.» (شعار، ۱۵: ۱۳۶۸) دیدگاه‌های روان‌شناسان در این باره چنین است: «خشم و نفرت بعد از این که سرکوب شد و در سایر احساسات ادغام گردید وسعت جدیدی پیدا می‌کند و متوجه همه چیز و همه کس می‌شود.» (هورنای، ۶۷: ۱۳۷۰)

از سوی دیگر برخی از همین روان‌شناسان این حمله و تندی کردن به دیگران را در "احساس که تری" ریشه‌یابی کرده‌اند و گفته‌اند: «زمانی که فرد قبول ندارد که از دیگران که تر است سعی می‌کند با کتمان کردن که تری خود و یا پیش‌دستی در حمله کردن، اطرافیان خود را نسبت به نظری که درباره‌ی وی دارند فریب دهد.» (منصور، ۳۶: ۱۳۸۵) هم‌چنین از نظر روانی ناصر در گرایش روانی خود مصداق افراد جامعه‌ستیز (شخصیت پرخاش‌گر و احمو) است. در دنیای چنین افرادی همه متخاصم هستند و آن‌ها نیز برای خشنود کردن دیگران تلاش نمی‌کنند. جر و بحث می‌کنند انتقاد می‌کنند... اینان ممکن است در توانایی‌های خود مطمئن باشند و در دفاع کردن از خودشان بی‌پروا ظاهر شوند، با این حال به وسیله‌ی ناامنی، اضطراب و خصومت برانگیخته می‌شوند. اریک برن، اعتقاد دارد: «این افراد در وضعیت روانی "من خوبم / تو بد" قرار دارند که باعث نگرش پرخاش‌گرانه می‌شود؛ نگرشی که منجر به استفاده از مکانیسم "فراکنی" می‌شود و میل به آشکار ساختن اشتباهات دیگران نماد آن است.» (کلانتری، ۲۵: ۱۳۸۴)

## ۲-۱-۵- به کارگیری لحن تند نصیحت‌گوی:

ویژگی دیگری که در رفتار و شخصیت ناصر برجستگی خود را نشان می‌دهد لحن پند دادن و نصیحت کردن شاعر است که با بسامدی بسیار، از نظر سبکی، ویژگی خاص شعر او به شمار می‌رود و حتی معرف سبک شخصی شاعر تواند بود. البته می‌دانیم که بخشی از ادبیات فارسی را "ادب تعلیمی" تشکیل می‌دهد که از «قرن چهارم آغاز شد و شاعران این نوع شعر را با قطعه‌های کوتاه آغاز کردند. نخستین شاعری که به سرودن قصیده‌های حکمی و تعلیمی همت گماشت کسانی مروز بود که روش وی را ناصر خسرو پی گرفت.» (انوشه، ۸۸۷: ۱۳۸۱)

دیگر شاعران سرآمد در ادب فارسی، مانند سنایی، نظامی و به ویژه مولوی و سعدی هم ادب تعلیمی را با چاشنی نصیحت و پند و اندرز دارند، اما هیچ کدام از آن‌ها لحن تند و خالی از صمیمیت و دوستی و مهربانی ناصر را به کار نبرده‌اند. شاید هم آن‌ها با دیدن

کارنامه نصایح ناصر، از ادامه دادن آن دوری کرده‌اند.

نصیحت‌های ناصر به خلاف شاعران دیگر، جنبه دستوری و آمرانه و حالت دستور از بالا به پایین دارد و اگرچه نمی‌توان لحن سرشار از دل‌سوزی شاعر را نادیده گرفت و این‌که گذشت زمان و تجربه‌های فراوان شاعر او را به نصیحت‌گویی وا داشته است، اما راست و مستقیم بودن لحن نصیحت و درخواست‌های حامل امر و نهی او از خواننده و مخاطب، نوعی خاص از شخصیت شاعر را پیش روی ما نمایان می‌سازد.

این لحن از سخن گفتن مولوی را بشنوید:

سحر و مکرش را نباشد رهبری

جان بابا چون بخسپد ساحری

(مولوی، ۱۱۹۲/۳: ۱۳۸۰)

گر بمیرد نیز حقش رافع است

جان بابا این نشان قاطع است

(همان، ۱۱۹۶/۳)

کار او بی‌رونق و بی‌تاب شد

جان بابا چون که ساحر خواب شد

(همان، ۱۲۱۵/۳)

با این لحن ناصر مقایسه کنید:

و اندر جهان به چشم خرد بنگر

بر کن ز خواب غفلت پورا سر

باخر به خواب و خور چه شدی درخور

کار خر است خواب و خور ای نادان

تا خوش بخسبی و بخوری چون خر؟

ایزد خرد ز بهر چه داده ست

برکن به شب یکی سوی گردون سر

بر نه به سر کلاه خرد و آن‌گه

(ناصر خسرو، ۴۴: ۱۳۸۴)

این هم که بسامد خطاب به صورت ای پسر، پورا، پسر، بیش‌تر از خطاب مثلاً ای برادر و ای عزیز در اشعار او به چشم می‌آید، موید همین روحیه‌ی نصیحت‌گویی با چاشنی نفوق داشتن است، در حالی که شاید از به‌ترین گونه‌های نصیحت که تاثیر آن حتمی است، کوتاه آمدن ناصح و همراه شدن و یکسان شدن با نصیحت شونده است.

با این شکل نصیحت کردن و با مخاطب برخورد کردن به نظر می‌رسد ناصر دچار نوعی اختلال شخصیت وسواسی. جبری (آنانکاستیک) بوده است، زیرا این ملاک‌ها در شخصیت ناصر به خوبی دیده می‌شود:

«الف- کمال طلبی که در تکمیل تکالیف مشکل ایجاد می‌کند.

ب- وظیفه شناسی و دقت فوق‌العاده.

ج- رعایت مفرط و وابستگی شدید به سنن اجتماعی (که در این جا سنن مورد پسند خلیفه‌ی فاطمی است).

د- انعطاف ناپذیری و سرسختی تا حدی که در عبارات خود از کلمات زشت بهره می‌گیرد.

ه- اصرار غیر منطقی او بر این که دیگران دقیقاً تسلیم نحوه‌ی عمل کرد او در کارها باشند. «(کاستلو، ۲۸۱: ۱۳۸۶)

شاید نوع نگرش و داوری‌های روان‌شناسانه در باب شخصیت ناصر خسرو مورد پسند و توجه برخی علاقه‌مندان به او نباشد، اما در هر حال کوشش ما نشان دادن فایده‌ی تعامل دانش‌های میان رشته‌ای و یا اتحاد علمی رشته‌های گوناگون علمی در روزگاری است که نگرش به علوم انسانی با روش‌مندی و شیوه‌سازی‌های خاصی همراه است. در هر روی با هر انگاره و برچسب روان‌شناسی هم که شخصیت این انسان شریف و آزاده و با ایمان - که هزار سالی فاصله میان ما و اوست - بررسی شود، از ارزش هنری و فرهنگی و زبانی کار او چیزی کاسته نخواهد شد و او از همان ژرفای دره یمگان در اوج است.

### ۳- نتیجه‌گیری

با آن چه در متن مقاله گذشت می‌توان در باب ویژگی‌های روان‌شناختی شخصیت ناصر خسرو نتیجه گرفت:

ناصر در زمینه انکار گذشته (پیش از ۴۰ سالگی) دچار "اضطراب" است و نمی‌خواهد به هیچ شکل آن را به یاد بیاورد یا در شعرش به زبان جاری سازد. در ستایش‌های مبالغه‌آمیز از خلیفه‌ی فاطمی - در حالی که شاعران دیگر را به سبب مدح‌هایشان سرزنش می‌کند؛ گونه‌ای حالت تدافعی به خود گرفتن مشاهده می‌شود که ناصر دوست ندارد از آن جدا شود. خشم گرفتن و بددهانی‌های او ریشه در سرکوب کردن خشم و نفرت‌های او دارد که این احساس سرکوب شده با احساسات دیگر ادغام شده و با وسعت جدیدتری دنبال شده است. لحن تند و گزیده‌ای که در نصیحت‌های او یافت می‌شود روان‌شناس را به این نقطه می‌رساند که شاعر با اختلال شخصیت وسواسی - جبری روبه‌رو شده

است که ناشی از وظیفه‌شناسی فوق‌العاده و وابستگی شدید به سنت‌های در دسترس خود است.

### پا نوشت‌ها

۱- استاد دکتر شمیسا که خود از رهبران مکتب علمی کردن ادبیات در روزگار ماست، درباره این روی‌کرد با دانش‌های جدید به ادبیات معتقد است: «انواع ادبی، سبک‌شناسی، نقد ادبی و بلاغت جدید و نظریه‌های ادبی نظام‌هایی هستند که بر متن اشراف و نظارت دارند. متن بدون طرح این مباحث خاموش و ساکت است. متون را باید با مباحث این نظام‌های جدید ادبی به حرف در آورد و به سخن گفتن وا داشت و غرق در لذت شد. دیگر زمان این حرف‌ها گذشته است که وزن **شاه‌نامه** متقارب است و لفظ متقارب در بحر متقارب نمی‌گنجد. باید داستان‌های **شاه‌نامه** را از دیدگاه‌های حماسه و تراژدی و اسطوره تجزیه و تحلیل کرد و این همه نسبت به این گنجینه‌هایی که در اختیار ماست کم لطف نبود.» (شمیسا، ۱۳: ۱۳۸۱)

۲- تعبیر از آقای دکتر شفیعی‌کدکنی است در کتاب **تازیان‌های سلوک** (ص ۲۶) ایشان شعر زهدی سنایی را بخش خاکستری و شعر قلندرانه و صوفیانه او را بخش روشن شخصیت شاعر قلم‌داد کرده‌اند.

۳- به عنوان نمونه این قصیده به مطلع:

گرگ آمده است گرسنه و دشت پر بره  
افتاده در رمه رفته به شب‌چره  
(شفیعی‌کدکنی، ۲۸۶: ۱۳۷۶)

با قافیه‌های فخره، میثره، قوصره، غرغره، پاتره، پنگره گویای این رفتار شاعر است و البته از یاد نبریم که شاعر همه این قافیه‌ها را تحمل کرده است تا قافیه‌ی قاهره - پایتخت خلفای فاطمی- را بیاورد:

آخر به قهر او خبرم داد هم‌چنین  
از مکر او بزرگ حکیمی به قاهره

۴- پیش‌تر این نوآوری‌های ناصر را در مقاله‌ی «قصیده‌ی ناصر خسرو؛ از گونه‌ای دیگر» بررسی کرده‌ایم.

۵- اشاره است به حدیث معروف پیامبر که فرمود: «ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهم فی النار الا واحده؛ امت من به هفتاد و سه فرقه تفرقه پذیرند که همه در آتش دوزخند مگر یک فرقه و آن فرقه ناجیه است.» (مشکور، ۲۹: ۱۳۸۴)

۶- اشاره‌ای که در شعر شهر آشوب منسوب به انوری از آن سخن رفته است:

بلخ شهری است در آکنده به اوباش و رنود

در همه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست

(انوری، ۵۷۰: ۱۳۶۴)

## منابع

- ۱- احسن، عبدالشکور. (۱۳۵۵). ارزش اخلاقی و فکری شعر ناصر خسرو (یادنامه ناصر خسرو)، چاپ اول، مشهد: دانش‌گاه فردوسی.
- ۲- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). آواها و ایماها، چاپ چهارم، تهران: یزدان.
- ۳- انوری، محمد. (۱۳۶۴). دیوان اشعار، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). دانش‌نامه ادب فارسی، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵- خدایپناهی، محمدکریم. (۱۳۸۷). انگیزش هیجان، چاپ اول، تهران: سمت.
- ۶- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰). با کاروان حله، چاپ ششم، تهران: علمی.
- ۷- شعار، جعفر. (۱۳۶۸). گزیده اشعار ناصر خسرو، چاپ دوم، تهران: علمی.
- ۸- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). تازیانه‌های سلوک، چاپ دوم، تهران: آگه.
- ۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). انواع ادبی، ویرایش سوم، چاپ نهم، تهران: فردوس.
- ۱۰- شولتز، دوان. (۱۳۷۵). روان‌شناسی شخصیت، ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، چاپ اول، تهران: ارس‌باران.
- ۱۱- عطارنیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه، به تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۱۲- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۶۷). سفرنامه، به کوشش دکتر نادر وزین‌پور، چاپ هفتم، تهران: شرکت کتاب‌های جیبی.
- ۱۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). دیوان اشعار، به تصحیح دکتر مهدی محقق، چاپ ششم، تهران: دانش‌گاه تهران.

- ۱۴- کاستلو، جوزف. (۱۳۸۶). روان‌شناسی نابهنجاری، ترجمه‌ی دکتر نصرت‌الله پورافکاری، تهران: شهرآب.
- ۱۵- کلانتری، مهرداد. (۱۳۸۴). روان‌شناسی ارتباط، چاپ اول، اصفهان: دانش‌گاه اصفهان.
- ۱۶- مشکور، محمد جواد. (۱۳۸۴). فرهنگ فرق اسلامی، چاپ چهارم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۷- منصور، محمود. (۱۳۸۵). احساس که تری، چاپ اول، تهران: رشد.
- ۱۸- مولوی بلخی، جلال‌الدین. (۱۳۸۰). مثنوی معنوی، به کوشش قوام خرم‌شاهی، چاپ پنجم، تهران: دوستان.
- ۱۹- هورنای، کارن. (۱۳۷۰). شخصیت عصبی زمانه‌ی ما، ترجمه‌ی محمد جعفر مصفا، چاپ سوم، تهران: نشر گفتار.

Archive of SID